



این جملات را «محمد اسماعیل تنورمال» رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران بجزستان بر زبان می آورد و خاطراتی از شهید غلامی را روایت می کند: اولین آشنایی ام با رجبعلی زمانی بود که در مرغداری کار می کرد و می گفت گاهی شب ها عده ای اطراف مرغداری سرک می کشند و او را تهدید می کنند تا

شهیدی که مراد دهنده بجزستانی هاست «خلوص و پاکی اش او را در دل همه بجزستانی ها جای داده است. مردم بر مزارش می آیند و او را نزد خدا واسطه روا شدن حاجت هایشان قرار می دهند. حاجت می گیرند و نذرهایشان را هم ادا می کنند، به همین خاطر است که همیشه مزارش میهمان دارد».

هست آن زمان به هر رزمنده پول اندکی می دادند که اگر در راه ماندیم، هزینه خورد و خوراکمان را داشته باشیم، اما رجبعلی این پول را قبول نکرد. دلایلش را که پرسیدم گفت: «من به ایران نیامده ام که سر بار این کشور باشم، برای دفاع از اسلام به جبهه می روم و پولی نمی خواهم».

اشک های غریبی

یک شب از شب های جبهه، وقتی به سنگر بچه های تیپ «اسماعیل سید» می رفتم، سایه ای را دیدم که من را به دنبال خود کشاند.

رجبعلی بود که پشت چادر رفته بود و آرام آرام اشک می ریخت. کنارش نشستم و از درد دلش پرسیدم و گفت: «برای همه بچه ها نامه آمده و مشغول خواندن نامه عزیزانشان هستند، اما من ...». دوست نداشتم رجبعلی که یک مهاجر غریب بود و راهی جبهه شده بود، از غم غربت برنجد.

دلم می خواست کاری برایش انجام بدهم، با خانواده ام تماس گرفتم و گفتم که به دوستان رجبعلی بگویند گاهی برایش نامه بنویسند تا از این دلتنگی رهایی یابد.

شکر خدا رجبعلی با رسیدن نامه های دوستانش حال و هوای بهتری پیدا کرد ...



مردم هر هفته به زیارتش می آیند
گلزار شهدای شهر بجزستان - شهریور ۱۳۹۴